

دانش و فرزانیگی

برتراند راسل



بیشتر مردم احتمالاً با این گفته موافقند که روزگار ما گرچه از حیث دانش از همه روزگاران گذشته بمراتب بالاتر است، اما در این مدت هیچگونه افزایشی در فرزانیگی برابر پیشرفت دانش وجود نداشته است. منتها همینکه بخواهیم «فرزانیگی» را تعریف کنیم و وسایل فزونی و پیشبرد آن را بسنجیم، موافقت به پایان می‌رسد. من می‌خواهم نخست بپرسم فرزانیگی چیست و سپس سؤال کنم که برای یاد دادن آن، چه می‌شود کرد.

چند عامل به فرزانیگی یاری می‌دهند. به نظر من، از همه اولی‌تر قوه رعایت تناسب است، یعنی توان به حساب گرفتن همه عوامل در هر مسئله و تشخیص اهمیت نسبی هریک. این امر به علت افزایش گستره و پیچیدگی دانش تخصصی مورد انتظار از صنوف مختلف کاردانان فنی، دشوارتر از گذشته شده است. مثلاً فرض کنید به پژوهش در پزشکی علمی اشتغال دارید که کاری دشوار است و احتمال دارد همه نیروی فکری شما را بگیرد. بنابراین، وقت ندارید به تأثیر احتمالی اکتشافات یا اختراعاتتان خارج از حیطه پزشکی رسیدگی کنید. و باز فرض کنید همان‌گونه که طب جدید در این کار موفق شده است، شما نیز موفق شوید از میزان مرگ و میر شیرخواران نه تنها در اروپا و امریکا، بلکه همچنین در آسیا و آفریقا بکاهید. نتیجه کاملاً ناخواسته کار شما ایجاد کمبود در عرضه مواد غذایی و پایین آوردن کیفیت زندگی در پرجمعیت‌ترین

بخشهای جهان است. مثال حتی نظرگیرتری می‌زنیم که در حال حاضر ذهن همه را مشغول می‌کند. فرض کنید بدون هیچگونه چشمداشت و صرفاً از سر اشتیاق به دانش، ترکیب اتم را بررسی می‌کنید و بی‌آنکه چنین قصدی داشته باشید، وسایل برانداختن نسل آدمی را در اختیار مثنی دیوانه قدرتمند می‌گذارید. پس طلب دانش تا با فرزاندگی جمع نشود، ممکن است از اینگونه راهها آسیب برساند، و متأسفانه فرزاندگی، به معنای دید جامع و همه‌جانبه، ضرورتاً در متخصصان دانش‌پژوه وجود ندارد.

اما جامعیت به تنهایی فرزاندگی نمی‌آورد. باید نوعی آگاهی به هدفهای انسانی زندگی نیز موجود باشد. شواهد این امر از بررسی تاریخ به دست می‌آید. بسیاری از مورخان برجسته، بیشتر منشأ شر و آسیب بوده‌اند تا خیر و سود، زیرا به واقعیات از نظرگاه اعوجاج‌آفرین احساسات شخصی نگریسته‌اند. فلسفه تاریخ هگل از حیث جامعیت کمبودی نداشت، چون از قدیمترین ایام شروع می‌کرد و همین‌طور تا آینده‌ای نامحدود ادامه می‌یافت؛ ولی بزرگترین درس تاریخی که هگل می‌خواست القاء کند این بود که از سال ۴۰۰ میلادی تا روزگار خودش، آلمان مهمترین کشور و پرچمدار پیشرفت در جهان بوده است. شاید بتوان جامعیت موجد فرزاندگی را گسترش داد تا علاوه بر عقل، احساس را نیز دربرگیرد. بسیار برمی‌خوریم به افرادی که دانش پهناور اما احساسات تنگ دارند. اینگونه افراد از آنچه من نامش را فرزاندگی می‌گذارم، بی‌بهره‌اند.

فرزاندگی نه تنها از جهات اجتماعی، بلکه در زندگی خصوصی نیز محل حاجت است. محل حاجت است برای گزینش هدفهایی که باید دنبال شوند و همچنین به منظور رهایی از پیشداوریهای شخصی. حتی هدفی که اگر دستیاب بود، تعقیبش کاری شریف می‌شد، ممکن است اگر ذاتاً غیر قابل حصول باشد، طلبش دور از فرزاندگی به شمار آید. بسیاری کسان در گذشته، سرمایه‌ی عمر را وقف جستجوی حجر الفلاسفه یا اکسیر حیات کردند. بدون شک، اگر به یافتن مطلوب کامیاب می‌شدند، سود بیکران نصیب بشر می‌کردند؛ اما حقیقت این بود که عمرشان به هدر رفت. از چنین امور قهرمانی پایین تر می‌آییم و دو تن آقایان الف و ب را در نظر می‌گیریم که از یکدیگر کینه به دل دارند و به واسطه‌ی این کینه متقابل، یکدیگر را به نابودی می‌کشاند. فرض کنید پیش آقای الف بروید و بپرسید «چرا از آقای ب متنفرید؟» شک نیست که او فهرستی وحشتناک از صفات زشت و رذیله‌ی آقای ب به شما خواهد داد که بعضی راست است و بعضی دروغ. نزد آقای ب هم که بروید فهرستی عیناً مانند فهرست آقای الف و همان‌گونه آمیخته به راست و دروغ به شما خواهد داد. اکنون فرض کنید برگردید پیش آقای الف و بگویید «تعجب خواهید کرد اگر بدانید آقای ب نیز همان چیزهایی را درباره‌ی شما می‌گوید که شما راجع به او می‌گویید»، و سپس نزد آقای ب بروید و همان سخن را تکرار کنید. بدون شک، نخستین اثر این کار افزایش کینه‌ی آن دو به یکدیگر خواهد بود. ولی اگر شکیبایی و قدرت اقناعی کافی داشته باشید، شاید بتوانید هریک از آنان را متقاعد کنید که بهره‌ی دیگری از خبث و شرارت بیش از حد عادی انسانی نیست و خصومتشان با یکدیگر به هر دو لطمه خواهد زد. اگر چنین کنید، کمی فرزاندگی در ایشان دمیده‌اید.

عصارهٔ فرزانی، رهایی از زنجیر اسارت این لحظه و اینجا تا حد امکان است. ما را از خودمحوری حسیاتمان گریزی نیست. آنچه می‌بینیم و می‌شنویم و لمس می‌کنیم تخته‌بند تن ماست و از شخص ما جداشدنی نیست. عواطف مان نیز به همین وجه از خودمان آغاز می‌شود. کودک شیرخوار احساس گرسنگی یا ناسودگی می‌کند و از هیچ چیزی غیر از احوال جسمانی خویش متأثر نمی‌شود. به مرور ایام، افقش گشاده‌تر می‌شود و به همان نسبت که جنبهٔ صرفاً شخصی اندیشه‌ها و احساساتش رو به کاستی می‌رود و سروکارش با احوال جسمانی شخص خودش کمتر می‌شود، فرزانی‌اش فزونی می‌گیرد. این امر البته دارای شدت و ضعف است. هیچکس نمی‌تواند جهان را با بیطرفی تمام بنگرد، و اگر بتواند، به احتمال قوی زنده نخواهد ماند. اما این امکان هست که پیوسته به بیطرفی نزدیکتر شویم: از سویی به وسیلهٔ شناختن امور دور از خودمان در زمان یا مکان، و از سوی دیگر از این راه که به اینگونه عوامل در احساساتمان به قدر مناسب اهمیت بدهیم. رشد فرزانی با همین نحوهٔ تقرب به بیطرفی به دست می‌آید.

آیا فرزانی به این معنا یاددانی است؟ و اگر هست، آیا آموختن آن باید یکی از هدفهای آموزش و پرورش باشد؟ پاسخ من به هر دو پرسش مثبت است. به ما [مسیحیان] روزهای یکشنبه می‌گویند همسایه خود را دوست بدار. اما در شش روز دیگر هفته، به تنفر از او ترغیب مان می‌کنند. ممکن است بگویند این سخن یاوه است، زیرا آن کسی که به ما اندرز می‌دهند به او کینه بورزیم، همسایه نیست. اما لابد به یاد دارید که برای ذکر مصداقی از دستور [مهرورزی به همسایه] گفته شد که همسایهٔ ما آن شخص سامری است [۱]. چون ما اکنون دیگر به سامری‌ها کینه نمی‌ورزیم، ممکن است از نکتهٔ موردنظر در آن داستان غافل بمانیم. اگر بخواهید به آن نکته پی ببرید، باید به جای «سامری» و بر وفق مورد بگذارید «کمونیست» یا «ضد کمونیست». ممکن است کسی اشکال کند که کینه‌ورزی به کسانی که آسیب می‌رسانند، بحق و رواست. ولی اگر کینه بورزید، خود نیز مانند آنان آسیب‌رسان خواهید شد و بسیار بعید است که بتوانید ایشان را به ترک شیوه‌های خباثت‌آمیزشان ترغیب کنید. راه خروج از این بن‌بست، فهم و درک است، نه کینه و نفرت. من نمی‌گویم ایستادگی نکنید. می‌گویم ایستادگی اگر بناست در جلوگیری از شیوع خبث و شر کارگر بیفتد، باید با بالاترین درجهٔ فهم و درک و خفیفترین مقدار زور درآمیزد تا با بقای نیکی‌هایی که می‌خواهیم حفظ شود منافات پیدا نکند.

معمولاً گفته می‌شود که نظرگاهی مانند آنچه من از آن طرفداری می‌کنم با کاربری منافات دارد. به عقیدهٔ من، تاریخ مؤید این گفته نیست. الیزابت اول ملکهٔ انگلستان و هانری چهارم پادشاه فرانسه هر دو در جهانی می‌زیستند که تقریباً همه کس، اعم از طرف پروتستان و طرف کاتولیک، دچار تعصب و تحجر بود. اما آن دو فرمانروا از خطاهای روزگارشان به دور ماندند و، با این دو روش، بانی خیر شدند و در کاربری و کفایتشان نیز تردید نبود. آبراهام لینکلن [رئیس جمهوری آمریکا] جنگی را فرماندهی کرد، بی‌آنکه هرگز از آنچه من نامش را فرزانی گذاشته‌ام، عدول کند.

پیشتر گفتم که فرزاندگی تا حدی یاددانی است. به نظر من، تعلیم آن باید بیش از آنچه تاکنون در آموزش اخلاق معمول بوده حاوی عناصر عقلی و فکری باشد. نتایج فاجعه‌باری را که کینه و کوته‌فکری عاید کینه‌توزان و کوته‌فکران می‌کند، می‌توان در ضمن دانش آموختن یادآور شد. من تصور نمی‌کنم دانش و اخلاق باید بیش از حد از یکدیگر جدا نگاه داشته شوند. درست است که دانش تخصصی موردنیاز برای مهارت‌های مختلف چندان ربطی به فرزاندگی ندارد. ولی باید از راه بررسی‌های گسترده‌تر در آموزش و پرورش و به منظور مشخص ساختن جایگاه آن در کل فعالیت‌های انسانی تکمیل شود. حتی بهترین کاردانان فنی نیز باید شهروندانی شایسته باشند؛ و وقتی می‌گوییم «شهروند»، منظورم شهروند جهان است، نه شهروند فلان کشور یا فلان فرقه. با هر افزایشی در دانش و مهارت، ضرورت فرزاندگی بیشتر می‌شود، زیرا هر افزایشی از اینگونه، توان ما را برای رسیدن به مقاصدمان بالاتر می‌برد، و اگر مقاصدمان از فرزاندگی به دور باشند، توانمان برای بدکاری نیز فزونی می‌گیرد. نیاز جهان به فرزاندگی هرگز مانند امروز نبوده است؛ و اگر افزایش دانش ادامه یابد، فردا جهان حتی بیش از امروز نیازمند فرزاندگی خواهد بود.

پی‌نوشت :

۱- اشاره‌ای است به قصه‌ی سامری نیکوکار در کتاب دهم انجیل لوقا (آیه‌های ۳۶ - ۳۰) که در آن آمده است روزی فقیه‌ی از عیسی مسیح درباره‌ی ملاک تشخیص تعابیر درست و نادرست کلام وی سؤال کرد. عیسی داستانی نقل کرد از لاوی و کاهنی که مرد مجروحی را به حال زار دیدند و از کناره‌ی دیگر رفتند، اما شخصی سامری زخم وی را مرهم نهاد و به او محبت و احسان کرد. (م)

ترجمه‌ی عزت ا... فولادوند

(مجله کلک - شماره ۷۶)

نسخه pdf اسفند ۱۳۹۰

BertrandRussell.mihanblog.com